

فصلنامه تاریخ روابط خارجی

سال چهاردهم، شماره ۵۵- تابستان 1392، صص 99-127

عناصر و مؤلفه‌های تأثیرگذار در روابط اقتصادی، بازرگانی و گردشگری دینی
ایران و عراق (ناصرالدین شاه و عثمانی)

حسن دانایی‌فر^۱

◆ چکیده

مناسبات دو کشور همجوار ایران و عراق (عثمانی) سابقه‌ای طولانی و چشمگیر دارد و ابعاد گوناگون آن در طول زمان از متغیرهای مختلف تأثیر می‌پذیرفته است. مقاله حاضر به بررسی تأثیر شماری متغیرها در روابط اقتصادی و گردشگری دینی ایران و عراق در عصر قاجاریه (دوره ناصرالدین شاه) اختصاص دارد. این بررسی نشان می‌دهد که مناسبات اقتصادی و گردشگری دینی دو کشور، افزون بر عوامل سیاسی، از مؤلفه‌های دیگری چون عوامل فرهنگی، حقوقی و اجتماعی نیز تأثیر پذیرفته و در طول زمان دستخوش تغییر شده‌اند.

• واژگان کلیدی:

^۱. تاریخ دریافت مقاله: 1392/4/9 تاریخ پذیرش مقاله: 1392/6/17

کارشناس ارشد مسائل عراق Email: Ha.dannaeifar@yahoo.com

ایران، عراق (عثمانی)، روابط، اقتصادی، بازرگانی، گردشگری دینی

مقدمه

پس از موافقتنامه دوم ارزروم (1847م.) در اواخر سلطنت محمدشاه قاجار و پس از سال‌های متمادی دشمنی و درگیری‌های متعدد میان ایران و عثمانی، در این دوره حالت نه صلح، نه جنگ در روابط دو کشور حاکم شد^۱. در این دوره، مسائل موجود از چند موضوع خارج نبود: رقابت‌های عشایری در مرزها، غارتگری‌های قبایل مرزی از یکدیگر و تجاوزات به سرحدات دو کشور، تنش‌های فکری، فرهنگی و مذهبی به‌ویژه فتاوی‌ای برخی از علمای اهل سنت بر ضد شیعیان و اذیت و آزار زوآر و ایرانیان ساکن در عتبات، حضور شاهزادگان فراری دو کشور در قلمرو یکدیگر و حضور روشنفکران ایرانی مخالف شاه در استانبول و فعالیت آنان از قبیل نشر روزنامه و اجتماعات و تشکیل انجمن‌های مربوطه. هر یک از موضوعات فوق، به صورت سازنده یا مخرب در روابط اقتصادی و بازرگانی تأثیر داشت و به هر حال نباید فراموش کرد که روابط دو کشور در حالت نه جنگ و نه صلح برقرار بود و مشکلات سیاسی و حقوقی به ارث مانده از دوره‌های گذشته، سر بر می‌آورند که به اختصار در ذیل به بررسی آنها پرداخته خواهد شد.

^۱ این حالت به سه دلیل عمده در روابط طرفین برقرار شد: اول اینکه، هر دو کشور با تهدید و تجاوزات خارجی (اروپایی و روسیه) در اطراف مرزهای خود روبه‌رو بودند و دوم، امپراتوری عثمانی با مشکلات و قیام‌های مناطق مختلف تحت اختیار خود در لبنان، مصر، حجاز و بخش‌های اروپایی عثمانی و نیز همسایه غربی خود یونان، دست و پنجه نرم می‌کرد. ایران نیز با شورش‌های داخلی از جمله بابی‌ها و مسائل هرات سرگرم بود. سوم، هر دو کشور درگیر جریان‌های نواندیش بودند و می‌باید دست به اصلاحات درونی می‌زدند. از جمله در عثمانی، با صدور فرمان تنظیمات در سوم نوامبر 1839م. ولایت‌های تحت سیطره عثمانی اختیارات بیشتری یافتند و حکومت مرکزی مجبور شد بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از اختیارات و وظایف خود را به ایالت‌های تابعه واگذار کند. عراق در همسایگی ایران، استقلال بیشتری یافت و همین موضوع نیز در روابط دو کشور ایران و ولایت عراق (تابع عثمانی) بهبودی قابل ملاحظه‌ای برقرار کرد و به ویژه در رفت و آمد زائران عتبات گشایشی صورت گرفت و زمینه مسافرت ناصرالدین به عراق فراهم آمد.

البته علاوه بر بررسی عوامل درهم‌تنیدگی و واگرایی در روابط دوجانبه ایران و عثمانی، به دیگر عوامل مؤثر در وضعیت اقتصادی ایران نیز اشاره می‌شود. مسائلی همچون:

1. عوامل داخلی غیرسیاسی مؤثر در اقتصاد و بازرگانی، مانند جمعیت، خشکسالی و قحطی.
2. پدیده نوظهور انقلاب صنعتی و آثار آن در صنایع و اقتصاد ملی ایران.
3. عوامل خارجی سیاسی میان بازیگران منطقه‌ای و جهانی و رقابت کمپانی‌های خارجی در منطقه.

4. حادثه مهم مسافرت ناصرالدین شاه به عراق و آثار آن در روابط دوجانبه. پیش‌تر لازم است به جایگاه اقتصادی دولت عثمانی در ایران طی این دوره به اختصار بپردازیم. بیشترین حجم صادرات و واردات به ایران را، دو کشور روسیه و انگلیس به خود اختصاص داده بودند و به نوشته جان فوران: «... وقتی به دهه 1850 م. می‌رسیم انگلستان بزرگترین طرف تجاری ایران است و 50 درصد یا بیشتر صادرات و بیش از 50 درصد واردات ایران را در دست دارد» (فوران، 1377: 174). به تصریح همو: «...یک‌دهم واردات و یک سوم صادرات ایران در اختیار روسیه بود ... و بنا به برآورد مالکوم و با توجه به رشد چشم‌گیر تجارت بریتانیا با ایران، 15 درصد کل تجارت ایران با روسیه بوده ...» (همان: 177).

بنابراین، دولت عثمانی، در این دوره، سومین شریک اقتصادی و بازرگانی ایران بود: «... در میانه سال‌های 1860 م. و 1913-1914 م. ... ترکیه هم در تجارت با ایران مقام سوم را داشت که حدود 5 درصد کل ایران می‌شد» (عیسوی، 1362: 109). و به نوشته سید

محمدعلی جمالزاده: «بیش از سه ربع تجارت ایران با روس و انگلیس است و قریب به یک ربع آن با ممالک دیگر و مهم‌ترین این ممالک عثمانی است و بعد از آن فرانسه و آلمان و اتریش» (جمالزاده، [بی‌تا]: 9).

ایران در این دوره، در 3 بخش عمده اقتصادی با دولت عثمانی مراوده داشته است:

الف) صادرات و واردات انواع کالا؛

ب) ترانزیت کالا از اروپا و برعکس از طریق عثمانی؛^۱

ج) مسافرت سالیانه شمار چشمگیری از مردم کشور برای زیارت عتبات عالیات و

عبور و مرور زائران بیت‌الله‌الحرام از راه عثمانی (عراق).^۲

دوره قاجاریه (ناصرالدین شاه)

روابط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حقوقی ایران و عثمانی در دوره قاجاریه، ناستوار و سیال بود: از اختلافات تا انعقاد قرارداد، مبادله سفرا و دیگر اقدامات دیپلماتیک و از همه مهم‌تر، مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای و استعمارگر روسیه و انگلیس و نقش مستقیم مؤلفه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر رشد و عدم رشد روابط اقتصادی. پیش از ورود به مبحث اقتصادی و بازرگانی دوجانبه، بررسی و تحلیل برخی از عناصر و شاخصه‌های مهم

^۱ علی‌رغم گشایش کانال سوئز در این دوره و کاهش اهمیت مسیر عثمانی به اروپا و دسترسی آسان کشتی‌ها به بنادر ایران، باز هم حجم قابل ملاحظه‌ای از کالاهای صادراتی و وارداتی از این طریق حمل می‌شد.

^۲ علاوه بر زائران، سالیانه جنازه‌های بسیاری برای دفن در عتبات، به ویژه نجف، از ایران به عراق تابعه عثمانی حمل می‌شد، که خود یکی از منابع درآمد دولت عثمانی به شمار می‌رفت.

آن مؤلفه‌ها را که در پیوندها و گسست‌های اقتصادی و بازرگانی به شکل مستقیم و غیرمستقیم مؤثر بوده‌اند، لازم می‌گرداند.

دقت در مضامین نامه‌ای به خط ناصرالدین شاه، خطاب به میرزا حسین خان مشیرالدوله، در دوره عهده داری وزارت امور خارجه، ظاهراً در حدود سال ۱۲۹۳ ق. فضای عمومی روابط میان دو کشور را آشکار می‌کند. در این سال، منیف افندی از استانبول برای اعلام رسمی جلوس سلطان عبدالحمید ثانی، به عنوان سفارت فوق‌العاده به طهران آمده بود.^۱ در نامه آمده است:

«جناب مشیرالدوله خود میدانید و شاهد هستید چه در ایام وزارت مختار خود در اسلامبول، چه در ایام صدارت و حالا و بخصوص در سفر فرنگستان و اقامت اسلامبول همیشه منظور نظر ما اتحاد و اتفاق و دوستی حقیقی با دولت عثمانی بوده است و هرچه ما در این فقره پیش می‌رفتیم از آن دولت کمتر مساعدت می‌دیدیم و نرسیدن به این مقصود همیشه مایه افسوس بوده و هست که چرا در دنیا، دو دولت اسلام باقی مانده باشد و مراوده آنها روزبه روز برخلاف مقصود، همیشه رو به تنزل گذاشته، بالاخره به برودت کلی منجر شود. شما مأمور هستید که منیف افندی وزیرمختار آن دولت را خواسته و این دستخط و اظهارات ما را به او حالی بکنید که به دولت خود اظهاردارد. یکی دو سال است که استمراراً بعضی حرکات از مأمورین و سرحدات آن دولت مشاهده می‌شود که جمیعاً مایه برودت و یأس از بقای دوستی دولتین اسلام است و به هیچوجه سبب وجهت این امور را نمی‌فهمیم. اگر خیال دولت عثمانی و اولیای دولت سلطان بر

^۱. اصل نامه در مالکیت آقای محمود فرهاد معتمد است و ایشان لطف کرده و آن را برای انتشار در اختیار اداره نشریه وزارت امور خارجه گذاشته‌اند و به علل فنی نشر عین صورت آن ممکن نشد.

این است که دوستی دولتین را برهم زده بهانه و اسباب نقار فراهم بیاورند، لازم نیست که به تدریج و مرور حالی و خاطرنشان نمایند؛ می‌توان بالصراحه اعلام کرد که دوستی با این دولت را لازم ندارند تا در آنوقت دولت ایران هم بالصراحه تکلیف خود را بداند و بفهمد که چه قسم باید حرکت نماید. ضررهایی که دولت عثمانی در عین دوستی و اتحاد به دولت ایران وارد می‌آورد، خیلی بیشتر از اوقاتی خواهد بود که آشکارا اعلام جنگ نماید. گاهی عبدالرحمن هرتوشی تجاوز خاک کرده، داخل مملکت خوی می‌شود و قتل و غارت می‌کند. این روزها از طرف بایزید با توپ و سرباز داخل خاک ماکور و خوی شده ضررها می‌رسانند. یاراحمد جاف داخل خاک کردستان شده، قتل و غارت می‌کند و همچنین چون دولت ایران دولت عثمانلو را تربیت شده دانسته و اطمینان کامل دارد که بدون جهت خلاف عهد نکرده و مرتکب چنین اعمال نمی‌شود، این است که به این نوع خطرات و تطاول دچار می‌شود و هر قدم هم به وزیر مختار مثل سرحدات خراسان و ترکمان و غیره معدود کرده، همان احتیاط را که در آن سرحدات منظور می‌دارد، در این نواحی هم منظور دارد و آنچه اتفاقات که روی می‌دهد بعینه معامله به مثل نماید، آنوقت به نظر باید آورد که نتیجه و خیمه آن عاید کی خواهد شد و آخر آن به کجا خواهد شد. اصل مقصود از نوشتن این دستخط این است که دولت ایران بالصراحه تکلیف خود را بداند و بفهمد. واجب و لازم است که آیا باید همه روزه و هر ساعت منتظر و مترصد یک امر ناگواری باشد که در سرحدات به وقوع برسد. اگر دوستی و صلح است، این نوع امور که وقوع می‌یابد، بالمره برخلاف آن است اگر دشمنی و عداوت است، با لباس دوستی و یک جهتی منافات کلی دارد. باید فهمید و باید دانست. منیف افندی می‌نویسد چرا قدغن زوار به خاک عراق و عرب شده است؟ البته خودش

بہتر از ما می‌داند که یک نفر رعیت ایران و یک فقیر بیچاره که به زیارت می‌رود، مالک مال و جان خود نیست؛ چه بی‌احترامی‌ها که در خاک عثمانی به رعیت این دولت نمی‌کنند و همچنین در مکه و مدینه منوره معلوم است. با این حالت چه طور دولت ایران راضی می‌شود که رعیت او به خاک همچہ دولتی برود که هرگز احترام او را منظور ندارند و هیچ نمی‌فہم که باعث و سبب این نوع رفتارها و مفسدہ‌ها کیست و چیست و چه مصلحت دانسته‌اند در این امور بجز تضييع دولتين اسلام. بلی می‌گویند که از طرف دولت ایران و سرحدات ایشان ہم این نوع معاملات رو می‌دهد. چه خوب می‌شد یک رسیدگی و قومیسونی معین می‌شد. که تقصیر طرفین معین شده و برای آینده دستورالعمل و حدی معین می‌شد به شما می‌نویسم که منیف افندی را خواسته همین دستخط ما را به او بدهید و تکلیف آخری دولت ایران را از او بخواهید. زیاده از این نمی‌توان این نوع امور را به حوصله و سکون گذراند» (نشریه وزارت امور خارجه، ۱۳۲۸).

عناصر و شاخصه‌های غیر اقتصادی

۱. وضعیت نامعین مرز طولانی ایران و عثمانی از قله آرارات تا مصب رودخانه اروندرود (شط العرب) در طولی بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر. اختلافات ارضی بسیاری از دوره‌های گذشته، به ویژه دوره صفویه میان دو کشور ایران و عثمانی باقی مانده بود. در طول سال‌ها کوشش شد تا با توجه به شرایط ضعف و قوت هر یک از دولتین، توافقاتی صورت پذیرد؛ هر چند که در عمل به معاهدات، پایبندی حقیقی وجود نداشت. معاهدات متعددی میان دو کشور امضاء شد که از آن جمله‌اند: پیمان‌نامه‌های معروف به کردان در سال ۱۷۴۶م، ارزروم اول در ۲۸ ژوئیه

1823م، ارزروم دوم در 31 مه 1847 و امضاء قرارداد 23 ژوئیه 1870 میان میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران و علی پاشا نماینده دولت عثمانی، که پس از آن دو دولت به طور موقت حفظ وضع موجود را پذیرفتند (هوشنگ مهدوی، 1390: 298 و 173).

در معاهده دوم ارزروم، ماده 2 خطوط مرزی دو طرف را این‌گونه تعیین کرده است: «... بر پایه این ماده: دولت ایران کلیه اراضی جلگه‌ای یعنی اراضی واقع در قسمت غربی ولایت ذهاب را به دولت عثمانی واگذار می‌کند و دولت عثمانی متعهد می‌شود که قسمت شرقی ولایت مذکور یعنی تمام مناطق کوهستانی و من جمله دره کرند را به دولت ایران واگذار کند»

بر پایه همین ماده: «دولت ایران از همه ادعاهای خود در مورد شهر و ولایت سلیمانیه چشم می‌پوشید و در برابر، دولت عثمانی: «رسماً متعهد می‌شود که شهر و بندر محمره [خرمشهر]، جزیره خضر [آبادان]، لنگرگاه و اراضی واقع در ساحل شرقی شط‌العرب [اروندرو]، یعنی ساحل چپ آن را که در تصرف عشایری است و متعلق به ایران شناخته شده‌اند، تحت حاکمیت مطلق ایران باشد. به علاوه کشتی‌های ایرانی حق خواهند داشت که با آزادی کامل در شط‌العرب [اروندرو]، از محلی که شط به دریا می‌ریزد تا نقطه تلاقی مرز دو کشور، عبور و مرور نمایند...» (صابر الضابط، 1966: 63-62).

با این همه، پیوسته ناآرامی و مشکلات در دو سوی مرزهای دو کشور وجود داشت.

۲. برخوردها و ارتباطات عشایر مرزنشین و پیوندهای سببی و نسبی میان آنان (از سرحدات آذربایجان تا خوزستان) و حمایت شاهزادگان ایرانی از برخی رؤسای عشایر، نزاع‌های مستمر و ارتباطات بین طرفین منجر به قانون‌گریزی و تقویت پدیده قاجاق و احیاناً منجر به توقف تجارت در برخی از مناطق مرزی می‌شد.

۳. رفتارهای مرکزگرایانه و موضوع تابعیت برخی از ایلات سرحدی و راهزنی‌های مکرر در دو سوی مرز و مشکلات ناشی از کوچ‌های بیلاقی و قشلاقی آنان رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی سران عشایر، به ویژه در خصوص تابعیت‌پذیری از حکومت‌های مرکزی ایران و عثمانی، یکی از عوامل ایجاد و گسترش تنش و اختلافات میان دو کشور بود. از سوی دیگر، درگیری و نزاع میان آنان بر سر چراگاه و مراتع در هنگام کوچ و راهزنی‌های مکرر در دو سوی مرز، دو کشور را گرفتار اختلاف‌های مکرر می‌کرد. در معاهده دوم ارزروم، ماده هشت آمده است: «دولتین علیتین اسلام تعهد می‌کنند که برای غارت و سرقت عشایر و قبائل که در سرحد می‌باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند... دولتین علیتین تعهد می‌کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت که در اراضی یکدیگر وقوع می‌یابد برمی‌آیند... و عشایری که تابعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.» (اقبال آشتیانی، [بی‌تا]: ۵۴).

۴. حضور پناهندگان سیاسی و اجتماعی، شاهزادگان (ایرانی - عثمانی) و اختلافات مذهبی در دو کشور.

در همین دوره، ارتباط میان روشنفکران ایرانی و عثمانی افزایش یافت و شرایطی را فراهم آورد تا عثمانی (استانبول) پناهگاه شمار چشمگیری از ایرانیان باشد: ازتجار و کارگران، گرفته تا روشنفکران فراری و رانده شده از کشور.

از سویی فرار شاهزادگان قاجار و پناهندگی آنان به عثمانی یکی از موضوعاتی بود که همواره موجب تنش در روابط دو طرف می‌شد، تا آنجا که یکی از ماده‌های معاهده دوم ارزروم بدان اختصاص یافت: «... ماده 5، مربوط به امور پناهندگان است. دو طرف متعهد می‌شوند که پناهندگان را طبق معاهده‌ی قبلی ارزروم به یکدیگر تحویل دهند.» در این ماده، شاهزادگان پناهنده ایرانی به عثمانی از شمول این ماده استثناء می‌شوند و دولت عثمانی متعهد می‌شود که: شاهزادگان پناهنده ایرانی را در بورساکونت دهد و اجازه ندهد که آن شهر را ترک کنند و یا روابط پنهانی با ایران برقرار کنند...» (اقبال آشتیانی [بی‌تا]: 53).

اختلافات مذهبی، از موضوعاتی بود که از بدو تشکیل عثمانی، موجب تنش و درگیری میان دو کشور می‌شد. این مسأله در دوره صفویه در ایران به اوج رسید و در دوره‌های پس از آن نیز ادامه یافت. پادشاهان قاجاریه خود را پیرو راه صفویه و پاسدار «مذهب حقّه شیعه اثنی عشریه» می‌دانستند و به موضوع و بازسازی عتبات عالیات اهتمام خاصی نشان می‌دادند و معمولاً می‌کوشیدند شرایط لازم را برای زیارت زائران فراهم کنند، اما دولت عثمانی سنی مذهب و برخی از علمای متعصب در دربار و عراق، برای شیعیان و زائران زحمات و دشواری‌های بسیاری فراهم می‌کردند. به نوشته آذرمیدخت مشایخ فریدونی: رژیم عثمانی «مایل نبود افکار و عناصر تشیع در داخل کشورشان قوت گیرد»، بنابراین «از هیچ سختگیری و اهانت و محدودیت و باج‌گیری نسبت به ایرانیان مضایقه نمی‌کرد و با توجه به تبلیغات زشت و خطرناک ضد شیعه و فتاوی علمای سنی وابسته به عثمانی علیه ایشان»، «خون و ناموس و اموالشان را هدر ساخته بود» (مشایخ فریدونی، 1369: 12).

اسناد به جای مانده از این دوره در آرشیو نخست‌وزیری ترکیه و مرکز اسناد وزارت امور خارجه ایران، گواهی است بر حساسیت‌های حکومت عثمانی در موضوع مسائل مذهبی و برخورد در این زمینه. انتقال کتاب‌های منتشره در ایران، حتی قرآن کریم با ترجمه فارسی، یکی از موارد چشمگیر در روابط دو کشور به ویژه در حوزه عتبات مقدسه است.

به نوشته ابوالحسن خان فخرالملک اردلان، مأموران عثمانی «مخصوصاً در کتب دقت می‌کنند که حرف مذهبی نداشته» باشد.

فرمان باب‌عالی (سلطان عثمانی) در همین زمینه: «صدور فرمان باب عالی به مأموران گمرک مبنی بر ممانعت از ورود قرآن‌های منتشر شده در ایران» (بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، A. MKT.MMM: 50/36/1269 S2) یا بر مبنای گزارش‌های کارگزاران کشورمان:

- ممنوعیت حمل کتاب به خاک عثمانی و عراق عرب (اسناد قاجاریه، سند 31، مورخه CDH/D-QAJAR/159-1300/5/25)؛ صدور حکم دولت عثمانی برای ممانعت از توزیع قرآن‌های چاپ ایران در عتبات عالیات (بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، A.MKT. NZD:23/131/1277 R24)؛ جلوگیری از ورود قرآن‌های مترجم ایرانی به عتبات عالیات از سوی دولت عثمانی (بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، A.MKT.MEM:1280/60/276 Ra29).

عوامل عثمانی تنها به ممنوعیت ورود قرآن‌های چاپ ایران بسنده نمی‌کردند: «سوزاندن قرآن‌های مترجم چاپ ایران در بغداد به دست نامق پاشا والی آن شهر» (آرشیو وزارت امور خارجه، س. 251-250، ج 140، 1285 ق.).

همچنین باید به حساسیت خاص آنان در جلوگیری از اقبال به تشیع اشاره کرد: «گسترش تشیع در مناطق روستایی و عشیره‌ای حومه بغداد و فرمان دولت عثمانی به والی آن شهر برای اخذ تدابیر مناسب در مقابله با این وضعیت» (بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، A.MKT.UM.547/100/1278 R24).

آنان نسبت به هرگونه نشانه شیعی حساسیت داشتند: «جلوگیری عثمانی از تلاوت اذان به همراه شهادتین امیرالمؤمنین علی(ع) در کاظمین» (آرشیو وزارت امور خارجه، س. 182، ج 141، 1282 ق.).

عوامل عثمانی حتی از رواج زبان فارسی در عراق جلوگیری می‌کردند و می‌کوشیدند زبان ترکی را در آن کشور رواج دهند. با این همه، به سبب روابط مردم به ویژه در شهرهای مقدسه، علی‌رغم ممنوعیت و جلوگیری، زبان فارسی در آن شهرها گسترش یافت؛ چندان که تا زمان ما نیز، صدام بارها ممنوعیت سخن گفتن به فارسی را ابلاغ و پیگیری کرد. در همین زمینه، سندی در آرشیو نخست‌وزیری ترکیه به «رواج چشمگیر زبان فارسی در عتبات عالیات، بر اساس گزارش منابع رسمی عثمانی» اشاره کرده است (بایگانی نخست‌وزیری عثمانی، سالنامه 1301 ق. ش. 522).

5. رفتار خشن و توهین‌آمیز عثمانی‌ها با حجاج و زوّار ایرانی عتبات عالیات

از جمله مسائلی که همواره زائران ایرانی را در اثناء ورود، جابجایی در بین شهرهای مقدسه و حتی هنگام خروج از عراق عهد عثمانی با مشکلات گوناگون رو به رو می‌کرد، اذیت و آزار مأموران، برخی عشایر سرکش و غارتگران مسیر بود. دولت ایران انتظار داشت تا دولت عثمانی با انجام وظایف انسانی و حاکمیتی خود، مانع از اذیت و آزار حجاج و زوّار شود، اما آنچه موجبات کدورت بین دو کشور را فراهم می‌کرد،

بی‌تفاوتی عثمانی در این زمینه بود؛ بلکه مأموران عثمانی خود مرتکب برخی اعمال خلاف می‌شدند. در این زمینه در ماده هفتم موافقتنامه دوم ارزروم آمده است: «دولت عثمانی قول می‌دهد، تا امتیازات لازم را به زوار ایرانی بدهد تا بر طبق قراردادهای قبلی، بتوانند از اماکن مقدس در قلمرو عثمانی با ایمنی کامل و بدون آنکه مورد هیچ‌گونه آزاری قرار گیرند، بازدید نمایند...» (اقبال آشتیانی [بی‌تا]: ۵۲).

همچنین دکتر مشایخ فریدونی در کتاب خود از «بد رفتاری عثمانیان با زوار و مسافران ایرانی و بالاخره اعطاء پناهندگی به شاهزادگان مورد غضب دربار ایران که اکثراً در شهرهای مجاور دولت علیه فعالیت می‌کردند» (مشایخ فریدونی، ۱۳۶۹: ۳۳) سخن می‌گوید.

در باره اذیت و آزار زائران گزارش‌های متعددی در اسناد به چشم می‌خورد که پاره‌ای از آنها عبارتند از:

«خیانت کاروانسراهای واقع در کاظمین و کربلا به زوار و نهب و غارت اموال زوار توسط ایشان و اجحافات و تعدیات دولت عثمانی در حق زوار و مجاوران ایرانی» (آرشیو وزارت امور خارجه، اسناد مکمل: س ۱۳۷، ج ۳۷)؛ «معاینه و بررسی اموال و محمولات زوار در چند نقطه از جمله کاظمین و دروازه بغداد و... و اخذ وجهی بابت گمرک در هر نقطه» (همان، س ۱۳۹)؛ «مکتوبی از ایران در باره فرمان ممنوعیت عزیمت زوار به عتبات از جانب دولت ایران به سبب تعدیات دولت عثمانی» (/sh 12/s 13/p Ekhtar 91/1304/3/26).

۶. مسائل تجاری و رقابت‌های موجود، ترانزیت کالا بین ایران و عثمانی

گذشته از رقابت‌های جاری میان شرکت‌های تجاری دو کشور، هیچ‌گونه محدودیتی در زمینه روابط بازرگانی و ترانزیت کالا و فعالیت برای طرفین وضع نشده بود و در صورتی که در این زمینه مشکلی پیش می‌آمد، به سرعت برطرف می‌شد. ایرانیان بسیاری در استانبول به تجارت مشغول بودند و به نوشته رحیم رئیس‌نیا: «اسماعیل امیرخیزی که کتاب خود را در 1339 شمسی تألیف کرده، نوشته است که از صد سال پیش، بلکه پیش‌تر تجار ایرانی و مخصوصاً تجار آذربایجان که با فرنگیان دادوستد داشتند و وسایل حمل‌ونقل تا اندازه‌ای صعوبت داشت، غالباً سرو کار ایشان با استانبول بود» (رئیس‌نیا، 1374: 823) و در ادامه به نقل از همو آورده است: «...اغلب نمایندگان صاحبان کارخانه‌های اروپا در استانبول اقامت داشتند و تجار ایرانی هم نمایندگان خود را به استانبول فرستاده، مشغول خرید و فروش می‌شدند. به عبارت اخری استانبول مرکزیت داشت و واسطه تجارت مابین ایران و اروپا بود. از این روی عده زیادی از تجار ایرانی در استانبول اقامت می‌ورزیدند. علاوه بر طبقه تجار، از سایر طبقات نیز برای کسب به استانبول می‌رفتند» (همان) و تجار عثمانی نیز در شهرهای تبریز و تهران به امر تجارت و بازرگانی مشغول بودند.

در این دوره علی‌رغم راه‌اندازی مسیر کانال سوئز و رغبت بیشتر اروپاییان بدان، به سبب امنیت بیشتر و قطع وابستگی به عثمانی و ارزانی حمل کالا با کشتی برای تردد به هندوستان و ایران از طریق دریا، مقدار قابل‌ملاحظه‌ای از کالاهای وارداتی و صادراتی فیما بین دو کشور و با دیگر کشورها، از مسیر زمینی به بندر طرابوزان در سواحل دریای سیاه در عثمانی به اقصی نقاط اروپا منتقل می‌شد. به نوشته رئیس‌نیا: «...نزدیک به دو قرن در نتیجه جنگ‌های صفویان و عثمانیان راه تجارتنی ایران و اروپا از طریق عثمانی

بسته مانده بود. در نتیجه شکست قطعی عثمانیان از اتریشی‌ها و تحمیل پیمان پاساروویچ بر عثمانی در سال ۱۷۱۸م. عثمانی تحت فشار اتریش که از یک سو علاقه‌مند به تجارت با ایران بود و از دیگر سو به علت دشمنی با روسیه نمی‌خواست کالاهای ایران از راه بندر حاجی‌طرخان در بحر خزر به اروپا فرستاده شود، راه مذکور را گشود و بعد از آن غالب بازرگانان ایرانی برای وارد و صادر کردن کالا به جای راه‌های خلیج فارس و روسیه از راه نزدیک آسیای صغیر استفاده می‌کردند» (همان: ۸۲۹). این اقدام یکی از موضوعات مهم در روابط دو طرف بود. به نوشته همو: «...تجارت و فعالیت بازرگانی در صادرات و واردات کالا و ترابری آن در میان دو کشور، از دیگر مسائل مهم و تأثیرگذار بوده است» (گنجینه اسناد، ۱۳۸۵ سال شانزدهم: ۱۰۰).

۷. ابهام در وضعیت سیاسی و مسائل مربوط به کردها

مهم‌ترین و فعال‌ترین عشایر مرزی، کردها هستند که از دیرباز تا امروز پیوسته محرک یا بهانه اختلاف میان ایران و همسایه غربی آن بوده‌اند (مشایخ فریدونی، ۱۳۶۹: ۱۱). طوایف گرد، گاه سبب هرج و مرج و اغتشاش در نواحی سرحدی می‌شدند. کردهای ایرانی با کردهای ساکن عثمانی همیشه در جنگ بودند و دولت عثمانی نیز همواره با کردهای کشور خود مشکلات اساسی داشت. در این دوره، با آغاز دوره ضعف و سستی در عثمانی، شورش‌های متعدد کردها ضد دولت عثمانی رخ داد؛ از جمله مهم‌ترین آنهاست: قیام عبدالرحمن پاشا (۱۸۰۶-۱۸۹۰ م.)، قیام میرمحمد (۱۸۳۶-۱۸۳۳ م.)، قیام بدیع‌خان (۱۸۳۹-۱۸۴۷ م.)، قیام یزدان شهر (۱۸۵۰-۱۸۷۷ م.)، قیام شیخ عبدالله (۱۸۷۷-۱۸۸۲ م.) به سبب همین مشکلات، ماده ۸ معاهده دوم ارزروم به حل مسأله کردها اختصاص یافت.

عوامل داخلی غیرسیاسی اثرگذار در اقتصاد و بازرگانی

جمعیت، خشکسالی و قحطی

یکی از عوامل مؤثر و تعیین‌کننده در توسعه اقتصادی هر کشور عامل انسانی و جمعیت آنهاست. منظور از جمعیت، صرفاً شمار نفوس و آمار نیست، بلکه عوامل بسیار دیگری را نیز باید در نظر گرفت: هرم سنی (نسبت پیری و جوانی)، ترکیب جنسیت، سطح دانش و مهارت‌های فردی و اجتماعی، ضریب تکفل^۱، پراکندگی، پراکنش انسانی و اجتماعی، شمار زیستگاه‌ها و نقاط مسکونی (ضریب ازدحام)^۲، نسبت جمعیت شهرنشین و مراکز روستایی، نسبت جمعیت با راه‌های مواصلاتی، روابط و پیوندهای فکری و فرهنگی جامعه، انسجام ملی، قومی و تنوع دینی و زبانی و اجتماعی. هر یک از این مؤلفه‌ها، مستقیم و غیرمستقیم در ایجاد نشاط اجتماعی، توسعه و پیشرفت، وضعیت اقتصادی - تجاری و تولید ناخالص ملی تعیین‌کننده‌اند.

جمعیت هر کشور مؤلفه اصلی قدرت ملی و عامل تولید ثروت ملی است. به عبارت دیگر، جمعیت و نیروی سالم و فعال هر جامعه، ثروت ملی آن کشور محسوب می‌گردد و همواره در پیشرفت و آبادانی کشورها نقش‌آفرین بوده است. در بررسی قدرت ملی هر کشوری، جمعیت از مؤلفه‌های اصلی قدرت ملی و اقتصاد است؛ گو اینکه هیچ‌گاه نباید مدیریت منابع انسانی را فراموش کرد.

^۱ شمار افراد تحت تکفل یک نفر سرپرست خانوار.

^۲ نسبت شمار افراد ساکن در هر هکتار، یا نسبت حضور افراد به مساحت.

بر این اساس، برای شناخت بهتر وضعیت اقتصادی و بازرگانی این دوره، لازم است به آمار جمعیت کشور و نیز دیگر مؤلفه‌های مؤثر مانند جغرافیا و عوامل طبیعی از جمله خشکسالی، قحطی و بیماری‌های مسری نیز اشاره کرد.

گرچه منابع و مأخذ در باره آمار جمعیت و نیروی انسانی دوره قاجاریه، چندان دقیق و قابل استناد نیستند، اما با این وجود می‌توان به میزانی تقریبی دست یافت.

به نوشته سر جان ملکم در تاریخ ایران تألیف شده در اوائل قرن نوزدهم میلادی: «جمعیت ایران و قندهار زیاده بر اهالی بلاد عثمانی در آسیا نیست. عدد مردم این دو مملکت را به ده میلیون تخمین می‌زند که از آن جمله می‌گوید: چهار میلیون را می‌توان گفت جمعیت قندهار است و شش میلیون دیگر مردم ایران مغربی است.» (ملکم، ۱۳۸۳ : ۶۷۶). و بر همین اساس گفته‌اند: «در اوایل قرن نوزدهم سرجان ملکم رقم تمام شده جمعیت ایران را شش میلیون نفر تخمین زد. دیپلمات و شرق‌شناس فرانسوی پتر امدی ژوبرت آن را بیش از شش و نیم میلیون تخمین زد. یک دیپلمات بریتانیایی در گزارش خود در سال ۱۸۶۹ م. جمعیت را بین چهار تا پنج میلیون نفر ذکر کرد. لرد کرزون در ۱۸۹۱ م. به ۹ میلیون و کلنل ا. ای. مدودیو در ۱۹۰۹ م. ۱۰ میلیون تخمین زده بودند» (آوری و دیگران، ۱۳۸۹ : ۳۶۸).

بیشتر نویسندگان غربی و از جمله جان فوران، جمعیت کشور را در این دوره بین ۹ تا ۱۰ میلیون برآورد کرده‌اند. به نوشته کرزن: «رالینسن به سال ۱۸۵۰ جمعیت ایران را ده میلیون نوشت، اما در سال ۱۸۷۳ م. پس از وقوع دوباره آفت طاعون و قحطی به شش میلیون رسید» (کرزن، [بی‌تا] : ۵۸۷). او در جایی دیگر نظر زولوتارف روسی را آورده است: «...آقای زولوتارف اظهار نظر خیلی پایین‌تری را در جلسه انجمن جغرافیایی

روسیه به سال 1888م. اظهار نموده وکل جمعیت ایران را به شرح ذیل بیان کرده است (همان: 589):

فارس	3 000 000 نفر
ترک و تاتار	1000000 نفر
لر	780000 نفر
کرد	600000 نفر
عرب	300000 نفر
ترکمن و جمشیدی	320000 نفر
جمع	6000000 نفر

همچنین به نوشته نوذری: «تعداد کل مراکز شهری ایران 100 مرکز است ولی چنان‌که از فهرست زیر راجع به شهرهای مهم و سکنه آنها بر می‌آید، شهرهای وسیعی دیده نمی‌شده است.» (نوذری، [بی‌تا]: 385)

نام شهر	جمعیت	نام شهر	جمعیت
تبریز	300000 نفر	قم	30000 نفر
تهران	350000 نفر	شیراز	30000 نفر
اصفهان	80000 نفر	رشت	30000 نفر
مشهد	70000 نفر	ارومیه	20000 نفر
یزد	50000 نفر	بوشهر	15000 نفر
کرمان	50000 نفر	نیشابور	10000 نفر

کرمانشاه	۵۰۰۰۰ نفر	شاهرود	۱۰۰۰۰ نفر
همدان	۵۰۰۰۰ نفر	محمهره (خرمشهر)	۱۰۰۰۰ نفر
خوی	۵۰۰۰۰ نفر	شوشتر	۱۰۰۰۰ نفر
قزوین	۴۰۰۰۰ نفر		

جغرافیای طبیعی و زیستگاه انسان، شامل ناهمواری‌ها، دشت‌ها، سواحل، ارتفاعات، دره‌ها، جنگل‌ها و منابع زیرزمینی، معادن و همچنین وضعیت توپوگرافی محل زندگی و خطوط مواصلاتی، از شاخصه‌های مهم و مؤثر در شئون زندگی به ویژه فعالیت‌های اقتصادی، صنعتی، کشاورزی و بازرگانی است و از عوامل عمده توسعه، پیشرفت و آبادانی بشر به شمار می‌آیند.

از شاخصه‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد جمعیت ایران از گذشته تاکنون، تنوع اجتماعی در قومیت، زبان، لهجه و حتی آیین بوده است. پژوهشگران این عوامل را در تنوع اجتماعی ایران برشمرده اند: واقع شدن فلات ایران در مسیر مهاجرت‌های گسترده انسانی در طول ادوار گذشته، تجاوزات مکرر بیگانگان به این سرزمین، پذیرش مهاجران دیگر سرزمین‌ها، برقراری ارتباطات با دیگر اقوام و اثرپذیری از آنان و همچنین شرایط آب و هوایی و جغرافیای طبیعی کشور، اما اکنون شرایط آب و هوایی و جغرافیای طبیعی را از مهم‌ترین ادله تنوع بیان می‌دارند. فلات ایران از نظر زمین‌شناسی یکی از کهن‌ترین قسمت‌های زمین محسوب می‌شود و به دلیل واقع شدن در میان دو صفحه متحرک درون‌زمینی آسیا (پلیت تکتونیک) از شمالغرب و صفحه عربستان از جنوب آن به صورت همگرا و فشارهای ممتد آن، موجب شده است تا زمین ایران یکی از سازندهای پیر و دارای گسست، گسل و ناهمواری‌های بسیار باشد. به همین سبب، این فلات یکی

از مناطق زلزله‌خیز است و بر روی نوار زلزله عمومی کره زمین، از جنوب شرق به سمت شمال غرب ممتد از دو قاره آسیا و اروپا قرار گرفته است.

بنابراین، شرایط طبیعی و آب و هوایی موجود در کشور اثر مستقیمی بر جمعیت، زیستگاه‌ها، دوری و نزدیکی مجتمع‌های انسانی، وضعیت اقتصادی و حتی خلق و خوی اجتماعی و شغلی داشته است. به نوشته آبراهامیان: «... ویژگی‌های طبیعی ایران، زمینه و علت این تنوع اجتماعی بود. نبود رودخانه‌ها، دریاچه‌های قابل کشتیرانی، بارش بسیار اندک باران و نیز وجود صحرای پهناور مرکزی که 4 رشته کوه عظیم - زاگرس، البرز، مکران و ارتفاعات دیگر - آن را احاطه کرده است، موجب چندپارگی جمعیت در روستاهای دور افتاده، در شهرهای جدا افتاده و قبایل خانه بدوش شده بود» (آبراهامیان، 1389: 15).

پراکندگی جمعیت و نبودن خطوط مواصلاتی لازم در این دوره موجب افزایش گسست اجتماعی، کاهش همکاری اقتصادی، کاهش تولید و حرکت به سمت اقتصاد خودتأمینی و تولید معیشتی گردید. روستاییان مایحتاج خود را تولید می‌کردند و نیازی نمی‌دیدند وارد بازار رقابت و صنعت شوند: «...بیشتر این روستاها، قبایل و شهرها کاملاً جدا افتاده بودند و از نظر اقتصادی مستقل بوده و عمده صنایع دستی و کالاهای کشاورزی را خودشان تولید و مصرف می‌کردند...» (همان: 17).

اکثریت جمعیت کشور، روستایی یا چادرنشین بودند و آن هم پراکنده: «...چندان از حقیقت دور نیست تقریباً صد نفر به هر یک میل مربع می‌افتد بلی اگر چه در بعضی اطراف مملکت خیلی بیش از این تخمین جمعیت هست...» (ملکم، 1383: 676).

شمار جمعیت روستاییان و عشایر چادرنشین را در این حدود تخمین زده اند: «روستاییانی که در سال ۱۲۲۹ ق. / ۱۸۵۰ م. بیش از ۵۵ درصد جمعیت ده میلیونی کشور را تشکیل می داد ... جمعیت شهری که کمتر از ۲۰ درصد ... و قبایل چادر نشین ۲۵ درصد جمعیت را تشکیل می دادند» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷ و ۱۵).

یعنی ۸۰ درصد جمعیت کشور روستانشین و عشایر کوچنده بوده اند؛ آن هم در ۱۰۰۰۰ منطقه، که از نظر رفتارشناسی و روان شناسی اجتماعی و سیاسی شگفت انگیز و قابل بحث است. پراکندگی جمعیت را می توان معلول ساختارهای عشیره ای، سیاسی، دوری از مراکز قدرت، تأمین امنیت بیشتر و درگیری های قومی و قبیله ای دانست. در هر صورت، این اندازه پراکندگی، بازدارنده توسعه اقتصادی، نشاط اجتماعی در سطح ملی و حاکی از نوعی عزت و گوشه نشینی جمعی است: «...روستاییانی که در سال ۱۸۵۰ م. بیش از ۵۵ درصد جمعیت ۱۰ میلیونی کشور را تشکیل می دادند، تقریباً در ۱۰۰۰۰ منطقه مسکونی زندگی می کردند...» (همان: ۱۵). همچنین: «...طبقه کشاورز، اعم از ده نشینان و چادرنشینان، در حدود هفتاد درصد جمعیت ایران را تشکیل می دادند و مهم ترین و مشخص ترین طبقه مولد ثروت کشور بودند» (شمیم، ۱۳۸۳: ۳۸۷).

قحطی و بیماری های کشنده مسری

خشکسالی های مکرر و قحطی های پی در پی و به دنبال آن، بیماری های مسری همچون وبا، طاعون و حصبه، افزون بر نابودی یا کاهش جمعیت شهری و روستایی، هرم جمعیتی کشور را سخت تحت تأثیر قرار می داد، نیروی تولید و اقتصاد را تخریب می کرد و منجر به فقر و کاهش تولید ناخالص ملی می گردید. در دوران قاجاریه به ویژه دوره

ناصری، خشکسالی و قحطی شکل ادواری داشت و هر از گاهی رخ می‌نمود؛ چندان که آمار تلفات گاه تا یک سوم و حتی تا نیمی از جمعیت کشور می‌رسید. در میان این قحطی‌ها، قحطی عمومی سال 1869-1872 م. یکی از فاجعه‌آمیزترین‌ها بود: «این قحطی کار مردم را به خوردن برگ درختان، قاطر و نظایر آن رساند و بسیاری از افراد را از بین برد. سال 1278 ق. سالی است که طی آن در بخش وسیعی از ایران خشکسالی بود و نقاطی از کشور حتی قطره‌ای باران هم به خود ندید و بسیاری از رودها، چشمه‌سارها و قنوات به کلی خشک شدند و محصولات کشاورزی نابود گشت. اما این خشکسالی منحصر به این سال نبود، از چند سال قبل باران به قدر کافی نباریده بود. در این میان شهرهایی مانند یزد، کرمان، کاشان، اصفهان و خراسان وضعیت بدی داشتند. در مشهد از هر صد خانوار هشتاد خانوار آن مرحوم، متفرق و یا مجبور به کوچ اجباری شدند. در یزد بیست هزار نفر از بین رفتند. در اصفهان روزی ده بیست نفر در معابر و بازار می‌مردند. در تهران نیز وضع به همین منوال بود. اجساد در گوشه و کنار، کثرت مردگان و انباشته شدن آنها در گذرگاه‌ها، عدم امکان دفن و نبودن بهداشت، شیوع وبا را سبب شد.» (نوذری، 1380)

و به نوشتهٔ جان فوران «... قحطی‌ها به صورت ادواری تکرار شده‌اند و ایران در سال‌های 1860-1861 م. و 1869-1872 م. و 1880 و نیز در دهه 1890 م. و اوایل 1900 م. با قحطی روبرو بوده است. «قحطی بزرگ» و فاجعه‌آمیز سال‌های 1872-1869 م. مرگ نیم تا 1/5 میلیون از جمعیت 9 تا 10 میلیونی ایران را به همراه داشت.» (فوران، 1377)

عوامل خارجی و رقابت‌های موجود سیاسی میان بازیگران منطقه‌ای و جهانی

حضور و سیطره انگلیس بر شبه قاره هند و استقرار عوامل آن کشور در مرزهای جنوبی ایران، مداخلات مستمر در امور داخلی، ورود در معادلات سیاسی - اجتماعی کشورمان از اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم، جداسازی افغانستان و هرات از ایران و تهدید مستقیم مرزهای جنوبی و همچنین تهاجمات روسیه تزاری و تحمیل عهدنامه‌های ترکمانچای و گلستان در مرزهای شمالی، عملاً استقلال کشور را پایمال کرد. در این دوره، عوامل خارجی تأثیر سوئی بر اقتصاد و سیاست ایران نهاد و به وابستگی کامل سوق داد. انعقاد معاهدات یکطرفه امکان رقابت و عرض اندام بخش اقتصادی کشور، اعم از صنعتی، بازرگانی و کشاورزی را گرفته بود. به عنوان مثال، می‌توان معاهده ترکمانچای را در نظر گرفت: «هدف اصلی عهدنامه تجاری ترکمنچای (یک عهدنامه سیاسی هم همزمان امضاء شد) بازکردن بازارهای ایران به روی کالاهای روسی بود. طولی نکشید که در پی عهدنامه ایران و انگلیس در ۱۸۴۱م. امتیازات اعطائی به روس‌ها چوب حراج خورد و شامل انگلیسی‌ها هم شد. وجه جالب این عهدنامه و به طور کلی سیاست بازرگانی ایران در طول قرن این بود که کاملاً و تماماً به ضرر اقتصاد ایران و تجار و صنعتگران ایران بود» و «برای مثال، ماده اول عهدنامه ترکمنچای حق ترانزیت آزاد را برای تجار روسی و کمی بعد انگلیسی به رسمیت شناخت، ولی تجار ایرانی حقوق مشابهی در روسیه نداشتند» (سیف، ۱۳۷۳: ۳۲۱ - ۳۲۰).

اساساً بیشتر شرکت‌ها و کمپانی‌های شاغل در ایران خارجی بودند: «چنانچه در نیمه قرن نوزدهم، تجارت تبریز در دست پنج تجارتخانه بود که اغلب گردانندگان آنها یونانیانی بودند که تحت‌الحمایه روس و یا تحت‌الحمایه عثمانی بودند» (اشرف، ۱۳۵۹: ۵۰).

از دیگر آثار زیانبار معاهدات تحمیلی بر اقتصاد کشور، وضع دریافت و پرداخت، عوارض و مالیات بر ورود و خروج کالا بود: «کنسول بریتانیا در تبریز گزارش نموده است که عوارض گمرکی که تجار اروپایی می‌پردازند، «اگرچه رسماً 5 درصد ارزش کالا است، ولی عملاً و ندرتاً از 3 درصد ارزش تجاوز می‌کند» درحالی که بنا بر گزارش ابوت، دولت انگلیسی هندوستان «از تنباکوی ایران 200 درصد، از تریاک ایران 100 درصد» عوارض گمرکی می‌گیرد و عوارض اخذ شده از پشم صادراتی ایران هم بسیار بالاست» (سیف، 1373: 321). به نوشته فریدون آدمیت: «در باره تجارت داخلی دو نوع عوارض به عنوان راهدار و دروازه‌بانی وجود داشت» (آدمیت، 1361: 415)، اما پس از امضای عهدنامه ترکمانچای، تجار روس از مزایای ویژه‌ای در ایران برخوردار شدند و از پرداخت عوارض شهری و راهداری در ایران معاف گردیدند. به تدریج این امتیاز به تجار انگلیسی نیز تعلق گرفت: بازرگانان خارجی نیز از آن پس بر کالاهای خود فقط 5 درصد حق گمرکی می‌دادند. البته کشورهای دیگر، مانند فرانسه و آمریکا نیز در سال ۱۲۶۸ق. / ۱۸۵۲ در قراردادی بازرگانی، از این مزایا بهره‌مند شدند. حاصل آنکه، سهم بیشتری از تجارت خارجی ایران به دست تجار بیگانه افتاد و بازرگانان ایرانی ناچار بودند در داخل کشور همه گونه هزینه پرداخت کنند و نمی‌توانستند با تجار خارجی، به ویژه در زمینه محصولات صنعتی با کیفیت و بهره‌مند از ماشین‌آلات صنعتی وارد رقابت شوند. از سوی دیگر، حمایت سیاسی و حقوقی بازرگانان خارجی و دریافت جایزه صادراتی از طریق کشورهای خود، موجب می‌شد تا کالاهای آنها با کیفیت برتر و قیمت حداقل ۱۰ درصد ارزان‌تر از کالا و اجناس تولید داخلی به فروش برسد و در ضمن، آنان از عوارض و هزینه‌های دیگر نیز معاف بودند.

به نوشته دکتر احمد سیف در کتاب **تاریخ اقتصاد ایران در قرن نوزدهم**، به نقل از برخی گزارش‌ها: «...از سال‌های ۱۸۷۰م. به بعد، روسیه جایزه صادراتی پارچه‌های پنبه‌ای به ایران را از ۱/۵-۷/۵ روبل برای هر پود در سال‌های ۱۸۹۰م. به ۵/۷۵ روبل در ۱۹۰۶م. افزایش داد» (سیف، ۱۳۷۳: ۳۱۴)، و «همچنین گزارش شده است که در آن سال‌ها، پارچه‌های پنبه‌ای روسی در ایالات مرکزی ایران ۲۵ درصد کمتر از قیمت بازار فروخته می‌شد» (همان).

سرانجام، این عوامل و تحمیل معاهدات سیاسی، بخش‌های مهم و اساسی بازرگانی و صنعت ایران را به ورطه نابودی افکند.

انقلاب صنعتی و تأثیر بر اقتصاد ملی کشور

برآمدن قاجاریه در ایران با انقلاب صنعتی در غرب مصادف بود و اوج آن، با سلطنت ۵۰ ساله ناصرالدین شاه همزمان شد؛ پدیده نوظهوری که با استفاده از قدرت اندیشه بشری، تکنولوژی و ماشین توانست همه بنیان‌های صنعتی و اقتصادی سنتی و سنتی موجود را تحت تأثیر قرار دهد و تحول شگرفی در روابط سنتی موجود در اقتصاد، سیاست، بازار، اجتماع و حتی خانواده به وجود آورد. در ظرف کمترین زمان ممکن، روش‌ها، ابزارها، حجم‌ها و قیمت تمام شده کالاها تغییر یافت. با نیروی بخار، کالاهای مرغوب‌تر، ارزان‌تر و در حجم وسیع‌تر تولید شد. در سایه همین تحول، برقراری خطوط راه‌آهن در بیشتر کشورهای اروپایی و برخی از کشورهای آسیایی، هزینه‌های نقل و انتقال و زمان انتقال کالا را سخت کاهش داد.

این تحول و انقلاب صنعتی می‌توانست مشکلات کشور ما را برطرف کند، اما چنین نشد و بلکه برعکس: «...بررسی محققان گوناگون خارجی در دهه 1840 و 1850 م. از زوال صنایع دستی سنتی و زینتی در مراکزی چون کاشان، اصفهان، شیراز، کرمان، و یزد می‌گوید به سبب این عوامل نقل و انتقال پایتخت و دربار به تهران صورت گرفت. کاهش تولید صنایع دستی به اضافه رشد دولت مرکزی و دیوانسالاری نیز به تضعیف اصناف انجامید که قبلاً در شهرهای ایران جایگاه مهمی را از آن خود داشتند» (آوری، 1389: 453) و به نوشته علی اصغر شمیم: «... صنایع ایران عموماً دستی بود و ابزار و آلات ساده و مختصر در صنعت به کار می‌رفت و نیروی اساسی مولد عبارت بود از نیروی فکری و قوه محرک عبارت بود از نیروی جسمی کارگران کارگاه» (شمیم، 1383: 389).

با بررسی نوع صادرات، اعم از خشکبار، کتیرا، گندم، جو، تریاک، پوست و فرش و نیز واردات (انواع پارچه، آهن آلات، وسایل صنعتی و ماشین آلات) می‌توان به دو نکته مهم دست یافت. یکی اینکه در این دوره، اقتصاد کشور به سمت اقتصاد کشاورزی سوق داده شد و میزان تولیدات صنعتی بومی کاهش یافت و به سمت وابستگی می‌رفت. نکته مهم دیگر اینکه، مواد صادراتی بیشتر به شکل خام و غیرفرآوری با قیمت‌های نازل و ارزش افزوده ناچیز صادر گردید. واردات کالاهای صنعتی با ماشین آلات جدید و موافقتنامه‌های تحمیلی خارجی به کشور، بازار صنعتگر و تاجر داخلی را به تدریج از بازار حذف کرد یا به جامعه نمایندگی و کارگزاری کمپانی‌های خارجی در آورد.

بنابر گزارش خودزکو، کنسول روسیه تزاری در گیلان: «... در سال‌های 1840 م. قبل از ورود کالاهای خارجی مردم آن سامان از پوشاکی استفاده می‌کردند که در

کارگاه‌های محلی‌شان تولید می‌شد، ولی این تولیدات بومی قادر به رقابت با فرآورده‌های ارزان قیمت کارخانه‌های اروپایی نبود و به این دلیل تولید صنایع محلی به نحو روزافزونی رو به کاهش و انحطاط نهاده است» (خودزکو، [بی‌تا]: ۹۱).

همچنین جان فوران با گردآوری شماری از گزارش‌های نمایندگان‌های سیاسی کشورهای روسیه و انگلیس در ایران و برخی از محققان، اطلاعات مفید و قابل تأملی به دست می‌دهد: «... اغلب دست‌اندرکاران بخش بافندگی دستی شاهد انحطاط تدریجی و زوال نهایی این صنعت بودند. وقتی در حوالی سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۷۰م. پارچه‌های کارخانه‌ای انگلیسی به بازارهای جنوب رسید تعداد دستگاه‌های بافندگی دستی شیراز از ۵۰۰ واحد در ۱۱۷۹ش. / ۱۸۰۰م. به ۱۰ واحد در ۱۲۳۶ش. / ۱۸۵۷م. تنزل کرد. که آنها هم پارچه زیر و خشن می‌بافتند» (فوران، ۱۳۷۷: ۱۹۸) و باز به نوشته همو: «... شهرهایی مثل کاشان که طی نسل‌های متوالی عمدتاً به بافندگی پارچه‌های ابریشمی و نخی متکی بودند عمیقاً از این روند دچار آسیب شدند. فلاندرن که در سال ۱۲۱۹ش. / ۱۸۴۰م. از کاشان دیدار کرده است، می‌نویسد: واردات مصنوعات انگلیسی، کارخانه‌های [کارگاه‌های] بزرگ کاشان را نابود کرده است» (همان: ۱۹۸) و در بخشی دیگر، آمار و ارقام شگفت‌انگیزی از انحطاط ناگهانی صنعت آباء و اجدادی ایران چنین بیان شده است: «... در گزارشی که در ۱۸۵۰ نوشته شد، آمده است که کاشان در گذشته ۸۰۰۰ دستگاه برای بافتن پارچه‌های ابریشمی داشته در حالی که در حال حاضر به نظر می‌رسد که فقط یکدهم آن باقی مانده‌اند» (سیف، ۱۳۷۳: ۳۱۳).

به گزارش فوران: «... در اصفهان نیز کاهش تا حد شتاب‌زده‌ای در تولید صنایع دستی پدید آمد. در صنف حریربافان تعداد کارگاه‌ها از ۱۲۵۰ واحد در دهه ۱۲۰۰ش. /

1820 م. به 486 واحد در دهه 1220 ش. / 1840 م. و همچنین 240 واحد در اوایل دهه 1230 ش. / 1850 م. و 12 واحد در اواخر دهه 1250 ش. / 1870 م. رسید» (فوران، 1377: 198)، و به گواهی کرزن: «اصفهان مصرف‌کننده پارچه‌های نخی کارخانه‌ای که تقریباً همه آنها از منچستر گلاسکو می‌آید، شده بود» (همان: 189). حاصل آنکه به نوشته فوران: «...سقوط صنعت بافندگی دستی به نوبه خود بر سایر اصناف وابسته نظیر رنگرزان، حلاجان و کارگران بخش تمیز کردن پارچه‌ها تأثیر گذاشت و می‌توان گفت این مشاغل عمدتاً از میان رفتند» (همان: 198). همو در ادامه می‌افزاید: «کنسول آقانور از اصفهان گزارش کرد که ...بیشتر صنایع محلی تدریجاً در حال از بین رفتن هستند، چون اقلام وارداتی بسیار ارزان‌تر از تولیدات محلی است...» (آقانور، 1907).

به گواهی ابراهیم تیموری: «کمتر موردی است که امتیازی اعطاء نشده باشد یا این که مذاکراتی برای دادن امتیاز صورت نگرفته باشد. به طور کلی، گزارش شده است که در طول سلطنت ناصرالدین شاه (1848-1896 م.) مجموعاً 83 فقره امتیاز و عهدنامه امضاء شده است و می‌دانیم حداقل 35 مورد امتیاز پس از دریافت رشوه‌های کلان اعطاء شده است» (تیموری، 1332: 12).

مسافرت ناصرالدین شاه به عتبات

قاجاریه که خود را جانشینان صفویه و پاسداران حرم و حریم عتبات عالیات می‌دانستند، در حفاظت، تعمیر و صیانت و تسهیل رفت و آمد زائران، کوشش بسیار

نشان می‌دادند. ناصرالدین شاه به فرهاد میرزا، عموی خود در این زمینه مأموریت داده و مبالغی هم برای تعمیرات در عتبات به ویژه عتبه^۱ کاظمین اختصاص داده بود. پس از بهبودی نسبی روابط ایران و عثمانی در این دوره، گرفتاری‌های بی‌شمار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عثمانی در دیگر مناطق، انتصاب مدحت پاشا به عنوان حاکم بغداد و تفویض اختیارات قابل توجه به او پس از صدور فرمان تنظیمات از سوی باب‌عالی و همچنین رفع پاره‌ای مشکلات در امر زیارت عتبات عالیات و عبور و مرور حجاج بیت‌الله‌الحرام از طریق خاک عثمانی به مکه مکرمه، ناصرالدین شاه تصمیم گرفت به زیارت عتبات عالیات در عراق برود: «...این ایام ناصرالدین شاه به خیال زیارت عتبات عالیات افتاد، ولی راضی کردن دولت عثمانی به این مسافرت با آن همه سابقه خصومت کار آسانی نبود... ناصرالدین شاه در سپتامبر ۱۸۷۰ به مسافرت عتبات رفت و در اثر مساعی مشیرالدوله، دولت عثمانی تجلیل و پذیرائی شایانی از وی نمود» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۹۰: ۲۸۸).

ناصرالدین شاه پس از گذشت ۲۲ سال زمامداری و در اولین سفر خارجی به فکر زیارت مشاهد متبرکه افتاد و پس از هماهنگی‌های سیاسی به عمل آمده و با حضور مدحت پاشای بکتاشی^۱ حاکم عراق و نماینده سلطان عثمانی، این سفر در اوایل پاییز سال ۱۸۷۰م. آغاز شد: او از راه ساوه، همدان، کرمانشاه و خانیقین به عراق آمد و شهرهای کاظمین، سامرا، کربلا، نجف اشرف و مدائن را زیارت کرد: «... تسهیلات لازم برای زیارت ناصرالدین شاه به عتبات مقدسه در عراق در زمستان ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱

^۱ بکتاشیه از فرقه‌های صوفی رایج در قرن نهم قمری که در عثمانی، به ویژه بین نیروهای ینی‌چری رواج خاصی داشت. برای آگاهی‌های بیشتر، رجوع کنید به: همبستگی میان تصوف و تشیع، کامل مصطفی شیخی، ترجمه و تلخیص و نگارش علی اکبر شهبایی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

میلادی و همچنین ادای زیارت عتبات را در سال 1870 م. فراهم نمود و این سفرها، همزمان با شروع دوران جدیدی از نزدیکی روابط میان ایران و ترکیه بود و مهم‌ترین واقعه در روابط دو کشور را از سال 1860 میلادی تا 1872 م. می‌توان سفر ناصرالدین شاه به عراق تحت حاکمیت ترک‌ها دانست که جهت زیارت عتبات عالیات در کاظمین، سامراء کربلا و نجف بود. در این دوران علیرغم تلاش‌ها و میانجیگری‌های سایر کشورها در سال 1869 میلادی هیچ پیشرفتی در تعیین مرزهای ایران و ترکیه و حل این مشکل حاصل نشد و حتی درگیری مرزی در این زمان تشدید گردید و به سمت جنوب کشانده شد. از 1872 تا 1874 میلادی را می‌توان دوران شروع نزدیکی میان ایران و ترکیه نامید. "ناصرالدین شاه زیارت عتبات را در سال 1870 میلادی انجام داد و به کشور بازگشت. در همین راستا می‌توان به سفرهای شخصی سلطان در استانبول در سال‌های 1883 و 1875 میلادی اشاره کرد که منجر به امضای معاهده‌ای میان دو کشور برای حل و فصل مشکلاتی شد که به مدت طولانی در خصوص اختیارات و مصونیت‌های کنسول‌های طرفین در کشور مقابل و همچنین بدرفتاری با اتباع ایرانی در ترکیه وجود داشت" (شمیم، به نقل از العلاقات الایرانیه العراquیه خلال خمسه قرون).

پس از قرن‌ها، یک پادشاه ایرانی بدون جنگ و درگیری وارد عراق می‌شد. در این سفر مدحت پاشا تا مرز خانقین به استقبال شاه رفت. با آذین بندی ورودی شهر و گروه‌های موسیقی به استقبال شتافت و در بغداد نمایندگان کلیه مذاهب و ادیان از پادشاه ایران استقبال کردند.

گزارش دیگری سفر شاه را چنین شرح داده است: «... ناصرالدین شاه در سال 1870 میلادی برای زیارت عتبات عالیات به عراق رفت و این برای اولین بار بود که شاه

به صورت دوستانه و در حالت صلح به عراق می‌رفت. ناصرالدین شاه در ۲۳ تشرین الثانی (نوامبر) سال ۱۸۷۰ میلادی وارد بغداد شد و مدحت پاشا برای استقبال شاه به خانقین رفت و مفتی بغداد نیز برای خوشامدگویی به شاه، شعری به زبان فارسی در مدح وی سرود که ابتدای آن قصیده به شرح ذیل بود.

هزاران شکر کز فضل و عطای ایزد منان
شد از تشریف شه بغداد رشک جمله
بلدان...»

([بی‌نا]، ۱۹۷۱: ۲۵۷)

این سفر بسیاری از مشکلات در روابط دو کشور، به ویژه عبور و مرور زائران را دست کم تا زمانی که مدحت پاشا حاکم بغداد بود، از پیش پا برداشت یا کاهش داد.

نتیجه

- در این دوره، هر دو کشور کوشیدند با احتیاط و دوری از رفتارهای شتاب زده و احساسی، برای رفع مشکلات سیاسی و فرهنگی فیما بین اقدام کنند.
- در این دوره حجم روابط بازرگانی و اقتصادی با عثمانی روند صعودی داشت و عراق و استانبول دو ایستگاه بزرگ بازرگانی، اقتصادی و همچنین فرهنگی بود.

- حرکت شتابان انقلاب صنعتی غرب چرخه‌های کهنه و کند تولید داخلی را ویران کرد و صادرات کالا کم کم جای خود را به صادرات مواد خام داد و حاکمان هر دو کشور از این روند و فرآیند غافل بودند.
- هر دو کشور در این دوره در آستانه تحولات فکری و فرهنگی غربی و اسلامی قرار داشتند: نوای منورالفکران تحت تأثیر غرب از استانبول به صورت نوشتاری و ندای اسلامی به صورت فتاوای علماء از نجف اشرف به ایران می‌رسید. جنب و جوش‌های فرقه‌ای، رهبران و حاکمان دو کشور را سخت به خود مشغول کرده بود.
- خشکسالی‌های متناوب و متعاقب آن امراض واگیردار تاب و توان اجتماعی و انسانی را می‌کاست.
- چشمداشت بسیاری از کشورهای اروپایی و روسیه به سرزمین‌های دو کشور، اقتصاد ملی و انضباط اجتماعی را هدف قرار داده بود.
- به رغم همه مسائل و مشکلات، روند اقتصاد و بازرگانی بین دو کشور توانست به حیات خود ادامه دهد و طبق آمارهای موجود افزایش یابد.
- رفت و آمدهای زائرین عتبات عالیات با وجود همه ناملایمات و اختلافات، مستمر بود و نجف اشرف در فرآیند فرهنگی و اقتصادی ایران نقش داشت.
- به رغم همه گسست‌های فکری و فرهنگی فیما بین عثمانی و ایرانی، میراث فکری وارده از غرب، از استانبول و از آنجا به ایران رسید و در بخش قابل توجهی از جامعه ما تأثیر داشت.

منابع و مأخذ

اسناد:

آرشیو وزارت امور خارجه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، دفاتر اسناد مکمل
 بایگانی نخست‌وزیری ترکیه
 بایگانی نخست‌وزیری دولت عثمانی، سالنامه بغداد سال ۱۳۰۱ ق. ص ۶۱-۶۲، شماره
 ۵۲۲

کتاب‌ها:

- آبراهامیان، پروان (۱۳۸۹)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه: احمد گل محمدی و فتاحی،
 تهران: نشر نی
- اقبال آشتیانی، عباس [بی تا]، **میرزا تقی خان امیرکبیر**، به کوشش: ایرج افشار، تهران:
 توس
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۱)، **امیرکبیر و ایران**، چاپ ششم، تهران: خوارزمی
- آفانور (۱۹۰۷)، **تجارت اصفهان و یزد**، اسناد پارلمانی، جلد ۹۱
- آوری، پیتر و دیگران (۱۳۸۹)، **تاریخ ایران کمبریج**، ج. ۷، ترجمه: تیمور قادری،
 تهران: مهتاب
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه**،
 تهران: زمینه
- الانصاری، سعد (۱۹۸۷)، **العلاقات العراقية الإيرانية خلال خمسة قرون**، بیروت: دارالهدی
- تیموری، ابراهیم (۱۳۳۲)، **عصر بی‌خبری**، چاپ اول، تهران: اقبال
- جمال‌زاده، سیدمحمدعلی [بی تا]، **گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران**، انتشارات
 اداره کاوه
- خودزکو، الکساندر (۱۳۸۵)، **سرزمین گیلان**، ترجمه: سیروس سهامی، رشت [بی جا]
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۷۴)، **ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم**، تبریز: ستوده
- سیف، احمد (۱۳۷۳)، **اقتصاد ایران در قرن نوزدهم**، تهران: نشر چشمه
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۳)، **ایران در دوره سلطنت قاجار**، چاپ چهارم، تهران: زریاب

- صابرالضابط، شاکر (1966 م.)، *العلاقات الدوليه و معاهدات الحدود بين العراق و ايران*، بغداد: دارالبصری
- عیسوی، چارلز (1362)، *تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار)*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نشر گستره
- فوران، جان (1377)، *مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)*، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
- کرزن، جرج، ن. [بی‌تا]، *ایران و قضیه ایران*، ج. 2، ترجمه: غ. وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- مشایخ فریدونی، آذر میدخت (1369)، *مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور*، تهران: امیرکبیر
- ملکم، سرجان (1383)، *تاریخ ایران*، ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، چاپ اول، تهران: سنائی
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (1390)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، تهران: امیرکبیر
- نوذری، عزت‌الله (1380)، *تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت*، تهران: خجسته
- گنجینه اسناد (1385)، ش 64، سال شانزدهم، دفتر چهارم، ص. 99.
- [بی‌نا] (1971)، *لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحدیث، الجزء الثانی*، بغداد: الارشاد نشریه وزارت امور خارجه، شماره چهارم (جلد اول)، آذر 1328، چاپخانه مجلس

